

کسی در میانه راه خورشید را ندید؟

شاعر

ماکسینا کلانتر احمدی

www.ketab.ir

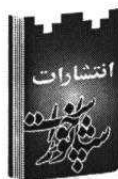


خرم آباد

انشارات شاپور خواست

۱۴۰۰

سرشناسه : کلانتراحمدی، ماکسینا، ۱۳۳۸ -
 عنوان و نام پدیدآور : کسی در میانه راه خورشید را ندید؟ /
 شاعر: ماکسینا کلانتراحمدی
 مشخصات نشر : خرم آباد انتشارات شاپورخواست، ۱۴۰۰.
 مشخصات ظاهری : ۲۰۷ ص؛ ۵/۲۱×۵/۱۴ س.م.
 شابک : ISBN: 978 - 600 - 260 - 536 - 8
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 موضوع : شعر فارسی -- قرن ۱۴
 موضوع : Persian poetry -- 20th century
 رده بندی کنگره : PIR ۸۳۵۸
 رده بندی دیویی : ۸۲۱/۶۲
 شماره کتاب شناسی ملی : ۸۴۷۷۱۵۷



کسی در میانه راه خورشید را ندید؟

ماکسینا کلانتراحمدی

www.Shapour-khast.ir
 Email: info@shapour-khast.ir

ناشر: انتشارات شاپورخواست - محل نشر: خرم آباد، همراه: ۰۹۱۶۳۹۸۴۰۱۱

آمور کامپیوتری: لیلا صیادبیرانوند- طرح جلد: احد رستگارفرد

شمارگان: ۵۰۰ نسخه- نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

چاپ: روز

شابک: ۸ - ۵۳۶ - ۲۶۰ - ۶۰۰ - ۹۷۸

بها: ۶۰۰۰۰ تومان

فهرست

عنوان	صفحه	ملکه گل‌ها	۳۰
مقدمه	۹	تاریخ	۳۱
غفلت	۹	خسته‌آباد	۳۲
دخترانه ۱	۱۳	نقد	۳۳
تأمل	۱۶	طرحی نو	۳۴
بی‌قرار	۱۸	ساختار	۳۵
گرگ	۱۹	حضور	۳۶
خلوت	۲۱	آدم‌برفی	۳۸
پخبندان	۲۲	پیچ در پیچ	۴۰
نگارم	۲۴	وامانده	۴۱
ویرانه	۲۵	دو به دو و تنهایی	۴۲
پرگار	۲۶	شکوه تنهایی	۴۴
هیچ‌کس	۲۷	کوچک‌آبی	۴۵
مطیع	۲۸	انقراض	۴۶
نان	۲۹	خیال من	۴۷

۸۰	آینه	۴۸	ندرخشید انسان
۸۱	نقشه راه	۵۰	بازنده
۸۲	جغل	۵۱	سرزمین خیال
۸۳	سامورای	۵۲	حرص
۸۴	حیات	۵۳	خودخواهی
۸۵	ناله زمین	۵۴	تردید
۸۸	جا مانده	۵۶	کبوتر سپید
۸۹	دراکولا	۵۸	روح روباه
۹۰	سؤال	۶۰	وارونگی
۹۲	سفر	۶۱	آه
۹۳	نامه‌ای به یک دوست	۶۲	پوسته
۹۶	ایست	۶۵	گناهکاران بی گناه
۹۷	استعداد	۶۶	انفعال
۹۸	تباهی	۶۷	برواز
۱۰۰	الفا	۶۸	رسش
۱۰۱	ابهام	۶۹	دنیای دیوانه
۱۰۲	نیاز	۷۱	بیراهه
۱۰۳	انکار	۷۴	بیگانه
۱۰۴	سیکل معیوب	۷۵	آینه
۱۰۵	بی حاصلی	۷۶	نان
۱۰۶	هیولا	۷۷	عادت
۱۰۷	قفق	۷۸	معلق
۱۰۸	یأس	۷۹	چموش

۱۳۶	سفر	۱۰۹	بی‌قوارگی
۱۳۷	بی‌خودِ خود	۱۱۲	گیتار آبی
۱۳۸	هجا	۱۱۴	کاش
۱۳۹	زن	۱۱۵	ریا
۱۴۰	حیف	۱۱۶	پرنده
۱۴۱	گرگ و میش	۱۱۷	بازی
۱۴۲	آرزو	۱۱۸	شادخواری
۱۴۳	دیروز	۱۱۹	بی‌تفاوتی
۱۴۴	برودت	۱۲۰	دخترانه (۲)
۱۴۵	سقف	۱۲۲	طرح نو
۱۴۶	نهاد کوچکم	۱۲۳	وهم
۱۴۸	اهریمن	۱۲۴	تاریخ
۱۴۹	کودکانه	۱۲۵	درماندگی
۱۵۰	ناشناخته	۱۲۶	رشد
۱۵۱	هوای خاکستری	۱۲۷	دخترانه (۳)
۱۵۲	باور	۱۲۸	هنر
۱۵۳	رؤیا	۱۲۹	عجب
۱۵۴	امید واهی	۱۳۰	زن
۱۵۵	ترس	۱۳۱	خانه‌ام کو
۱۵۶	چرا	۱۳۲	حرص
۱۵۷	ضعف	۱۳۳	وارونگی
۱۵۸	میزان	۱۳۴	اصالت
۱۵۹	شکوه خلقت	۱۳۵	خانه من

مقدمه

غفلت

معنای «آرزو داشتن» و «ساختن» را از یاد برده‌ایم و نیازی به تفکر در خود نمی‌بینیم به جای «ساختن» به گفتن کفایت می‌کنیم و به جای استفاده از تجربیات گذشته در حسرت گذشته‌ایم و ته‌مانده خیال را به عالمی می‌بریم که دیگر وجود ندارد و یا هرگز جز در ذهن ما وجود نداشته (وای زندگی گذشته‌ام کجا رفته)، رویاهای قشنگ و شادمانی‌ام، چرا این‌قدر کُند و تنبل و کسل‌کننده شده‌ایم چرا زندگی و جوشش زندگی را در نمی‌یابیم. شیوه زیست گیاهی آزارنده است. دیدن حيله‌گری‌های سبک‌سازانه و دلال‌مسلكی بشر و نه فرهیختگی او و امی دارد تو را که در ذهن خود زندگی کنی و ملال و رنج ناشی از این سقوط را که جز خوردن و خوابیدن هیچ کاری نمی‌کنیم و برای اینکه خرف نشویم سر هم شیره می‌مالیم و دروغ می‌گوییم. تحول شخصیت و ریشه‌هایش دیگر چندان مهم نیست. مهم این است که بدانیم چه بر سر انسان امروز آمده که بین «آری» و «نه» او فرق مهمی نیست.

سقوط ارزش‌های اخلاقی و زوال معنویت در انسان خودباخته امروز، برای سیستم جهانی فرقی نمی‌کند که ما کیستیم.

ما در سیستم فرون‌طلب و سوداگر و البته بیمار چیزی جز یک مهره نیستیم، پیرشان و بی‌ریشه و مطیع و سر به زیر که البته این اطاعت محض ریشه در نفسانیات خود ما هم دارد و جهان قربانی سوداگران است و بردگان ابتذال شادمانه گرفتارند در منجلاب کسالت و ناتوانی و قرارداد و این فروپاشی و انهدام بشر امروز و این ورطه انحطاط و انسداد و انجماد و

جبر جهان کنونی عامل و آمر این ابتذال فرصت‌سوز که درونمایه‌ها از دست می‌رود. در تراژدی انسان معاصر باید نسبت‌ها را می‌سنجیدم. نسبت من با گرگه یا شغال و کفتار یا مرداب، اصلاً زنده‌ام یا مرده.

چه کسری از زندگی و تا کجایش مرگ، چه ضجه‌هایی می‌زنند برای مردگان این زنده‌های مرده و دگرسانی چهره و اندام که برون همتای درون نبود که نبود. تنها بارقه امید گل یخی در دست جنگجویی خسته. زمان، قلبم را شکسته بود یا من قلب زمان را و آدم، آدم بود در باخت بی‌خویشتی شاهد تباهی خویش در زیستن با اشباح.

«زبان بزرگ هستی» سؤال بود. زبان زیبایی و این واژه‌های کوچک و کهنه با دامنهٔ نوسان کم کفایت نمی‌کرد مرا و این قیود کوچک‌تر و تأکید مدام مکان و زمان و بالا و پایین به عادت‌های نابالغ و برآیندشان که بلوغ چیز دیگری بود و ما مانده بودیم بی‌جوری در قراردادهای وامانده از همه‌جا. گویی روی خود حساب باز نکرده‌ایم به هیچ انتظاری از خود. عادت کردیم به نداشتن‌ها و زبان زیبایی و مهر نمی‌دانیم و نه موسیقی حرکت در «سطح» کشنده است شاید واژهٔ حرکت را بی‌مورد به کار بردم و هیچ خبرمان نشد.

از رشد و تحول فاصله گرفتیم و آنچه طبیعی‌مان بود امر طبیعی سالم است و اصیل و ما اصیل نبودیم و نه هماهنگ و موزون و نه خلاق.

دست در ظلمت می‌بردیم به شعف

اصلاً افکارمان با رشد طبیعی هماهنگ بود؟

رفتار و اعمال‌مان چطور. یا کلاً از مرحله پرتایم و جز محسوسات را در نمی‌یابیم.